**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021012**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما یک سری نکاتی را قبلا عرض کردیم فهرست‌وار اشاره کنم، یکی اینکه ما عرض کردیم که علقۀ وضعیه به تخیل ما علقۀ تصدیقیه است نه تصوریه. این تصدیقیه بودن یک معنای مشترکی در مواردی که لفظ مفاد افرادی داشته باشد، لفظ افرادی و لفظی که دال بر اسناد تام هست دارد، آن این است که همۀ اینها کاشف از این هست که متکلم می‌خواهد با این لفظ معنا را افاده کند، قصد متکلم افادۀ معنا را در همۀ اینها هست. یک تصدیقی بودن در جملاتی که اسناد تام هست آنها دارد و آن این است که مفاد خود جمله اسناد تام است، یعنی آن موارد دیگر این کلمۀ ما مفادش مفرد است، تصوری را ما می‌فهمیم متکلم با آوردن این لفظ می‌خواهد تصوری را در ذهن مخاطب ایجاد کند، ولی آنجا متکلم قصد دارد تصدیقی را ایجاد کند، دو مرحله تصدیق وجود دارد، یکی اینکه دال بر قصد متکلم است، مقصودش هم یک افهام جملۀ تصدیقیه است، اینکه حتی در مواردی که از تموج هوا و از نائم این جملات سر بزند یک مطلبی به ذهن خطور می‌کند آن منافات با عرض ما ندارد، ما قبلا هم این را عرض کردیم که در واقع منشأ آن اخطار قلب تکرر استعمالی هست که از ذی شعورها صورت گرفته، در واقع این منشأ می‌شود که در موارد تصور یک تصوری به ذهن انسان خطور کند، آن هم همیشه لازم نیست یک همچین تصوری، عرض کردم برای اوائل استعمالات این مطلب اخطار، یعنی آن قرن اکیدی که مرحوم آقای صدر می‌گویند مربوط به بعد از تکرر استعمال است و الا خب آن قرن اکید حاصل می‌شود ولو از تموج هوا، در موارد تصوریه یک جور قرن اکید ما داریم، در موارد تصدیقیه یک جور قرن اکید دیگر، در موارد تصوریه ما این لفظ را که می‌شنویم آن معنایش به ذهن انسان خطور می‌کند، به ذهن انسان خطور می‌کند یعنی چی؟ ما می‌گوییم که متکلم، مثلا فرض کنید کلمۀ چیز را وقتی ما می‌شنویم برای کسی که عارف به زبان فارسی هست از کلمۀ چیز به معنای همان شیء به ذهنش خطور می‌کند، کسی که عارف به زبان انگلیسی هست از چیز پنیر به ذهنش خطور می‌کند. این تفاوت‌ها ناشی از چی است؟ و کسی که به هر دو زبان عارف هست، چیز را که می‌شنود کأنّ در ذهنش می‌گوید متکلمین به زبان فارسی از چیز شیء اراده می‌کنند و متکلمین زبان عربی از چیز پنیر اراده می‌کنند، یعنی متوجه می‌شود ذهنش به این می‌آید که این در استعمالات به این شکل استعمال می‌شود، آن هم یک نوع تصدیق است، یعنی تصدیقی که در نزد متکلمین به آن زبان وارد می‌شود به ذهن من خطور می‌کند. من متوجه می‌شوم که فارسی زبان‌ها این را در این معنا به کار می‌برند، انگلیسی زبان‌ها این را در این معنا به کار می‌برند، که در موارد جملات تصدیقیه هم همین است، در واقع من می‌گویم آن کسی که شاعر هست ذی شعور هست، این این لفظ را وقتی به کار می‌برد ازش این معنا را اراده می‌کند، از تموج هوا این معنای شرطی به ذهن انسان می‌آید، و این یک مفهوم تصدیقی است و این منافات با، لازم نیست چون در موارد تموج هوا و موارد نائم ما یک چیزی از این لفظ درک می‌کنیم، بگوییم که حتما این مفهوم مفهوم تصوری هست و تصدیقی نیست. صحبت سر این بود که ما در مواردی که جملۀ، این یک نکته.

نکتۀ دوم اینکه به نظر می‌رسد بهتر هست که بحث را سه قسم کنیم، کلام و انشاء و طلب. این سه قسم را جدا جدا بحث کنیم، چون ممکن است اینها تفاوت داشته باشد. البته در کلام بعضی از نحویان این تقسیمات سه گانه وارد شده ولی آنها به جهت یک نکته‌ای این تقسیم بندی را کردند که نکتۀ اشتباهی است، من عبارت ابن هشام را الآن برایتان بخوانم، ابن هشام شذور الذهب را نوشته بعد خودش شذور الذهب را شرح کرده، در شذور الذهب گفته که کلام را تقسیم کرده به خبر و طلب و انشاء، بعد در شرح شذور الذهب این را معنا کرده، می‌گوید و ضابط ذلک انه اما ان یحتمل التصدیق و التکذیب او لا، فان احتملهما فهو الخبر نحو قام زید و ما قام زید و ان لم یحتملهما فاما ان یتاخر وجود معنا عن وجود لفظه او یقترنا فان تاخر عنه فهو الطلب نحو اضرب و لا تضرب و هل جائک زید و ان اقترنا فهو الانشاء کقولک عبدک انت حر و قولک لمن اوجب لک النکاح قبلت هذا النکاح، بعد خود ابن هشام یک ادامه‌ای دارد می‌گوید و هذا التقسیم، اینکه کلام را به خبر و طلب انشاء تقسیم کردم طبعت فیه بعضهم و التحقیق خلاف و ان الکلام ینقسم الی خبر و انشاء فقد و ان الطلب من اقسام الانشاء و ان مدلول قم حاصل عند التلفظ به لا یتاخر عنه و انما یتاخر عنه الامتثال و هو خارج عن مدلول اللفظ. بعد ایشان می‌گوید و لم اختص هذا النوع بان ایجاد لفظه ایجاد لمعناه سمی انشاء قال الله تعالی انا انشاناهن انشائا ای اوجدناهن ایجادا. شرح شذور صفحۀ ۵۶ این عبارت هست.

آن مطلبی که چون امتثال در طلب متاخر هست پس طلب معنای ایجادی ندارد به خاطر همین طلب را از انشاء خارج کردند آن مطلب مطلب درستی نیست همچنان که می‌گوییم امتثال ربطی به مدلول کلام ندارد ولی به نظر می‌رسد بهتر است که این سه قسم را جدا جدا بحث کنیم، ما یک خبر داریم، یک انشاء غیر طلبی داریم، یک انشاء طلبی، حالا آن انشاء طلبی را هم اسمش را انشاء بگذارید یا نه این خیلی مهم نیست. عرض کردم ما در خبر متکلم یک ادعاء اسنادی را با خبرش دارد، یعنی در موارد اسناد یک اسناد ولو ادعاءً وجود دارد، در جملات خبریه از آن اسناد که فعلی از افعال نفس هست حکایت می‌کند، معنای اینکه حکایت می‌کند نه اینکه متکلم می‌خواهد خبر بدهد که در نفس من یک همچین چیزی وجود دارد، توجه بفرمایید، یک موقعی من می‌گویم من اسناد دادم، من اسناد دادم جملۀ خبریه است، و مخبر عنه‌اش اسناد دادن است، ولی جایی که من می‌گویم زید عالم مخبر عنه ما عالمیت زید است نه اسناد دادن زید به عالم ولو اسناد دادن زید به عالم در همین زمان هم تحقق پیدا می‌کند، ما می‌خواهیم در جایی که یک نوع اسنادی ولو ادعاءً وجود دارد از این اسناد خبر می‌دهیم، یعنی این اسناد را ابراز می‌کنیم و صدق و کذب در اینکه از این اسناد ما خبر می‌دهیم این مفاد جمله نیست، علت تکوینی هست خبر برای اینکه ما بفهمیم که متکلم یک همچین چیزی را داشته، یعنی به این معنا آن چیزی که صدق و کذب کلام به او وابسته است آن محکی کلام است، محکی کلام گاهی اوقات یک فعل حاکی است، گاهی اوقات یک فعل حاکی نیست، اگر آن محکی مطابق واقع باشد صدق است، اگر محکی مطابق واقع نباشد کذب است، در اینکه یک همچین ادعایی وجود دارد اگر ادعاء وجود نداشته باشد اصلا استعمال صورت نگرفته، ادعاء اسناد، اسناد ولو ادعاءً مقوم اصل استعمال است و الا یک لفظ مهملی است مثل اینکه شخصی می‌خواهد حنجره‌اش را تقویت کند رفته در بیابان همین الفاظ را همینجور به کار می‌برد بدون اینکه قصد معنای چیزی کرده باشد، آن در همۀ موارد حالا چه اخباری باشد، چه انشائی باشد هر چی باشد اینکه من یک فعل نفسانی وجود دارد و این فعل نفسانی را با این لفظ دارم یک نحو ابرازی در موردش دارم آن در تمام همۀ موارد اخبار، آن ما به الافتراق موارد انشاء و اخبار نیست. اما مواردی که جملۀ انشائیۀ غیر طلبی، عرض کردم مثلا یک بنده خدایی می‌گوید بعتُ، خودش هم می‌داند که این بیع اثری ندارد، می‌گوید من جایی که می‌داند اثری ندارد، نه اثر عقلایی دارد نه اثر شرعی دارد چجوری بعتُ را به کار می‌برد؟ حالا یک نکته‌ای را عرض بکنم، بعتُ اصلش برای انشاء بیع است نه انشاء ملکیت، بیع خودش یک امر انشائی هست که به وسیلۀ بعتُ تحقق پیدا می‌کند، ولی مقوم اینکه این بیع تحقق پیدا بکند آن است که انشاء ملکیتی همراهش باشد، و الا اصل آن چیزی که ما با بیع ابتداءً ایجاد می‌کنیم و این لفظ دال بر آن هست ایجاد بیع است نه ایجاد ملکیت و آن اثری که. ما عرض کردیم که یک اعتبار شخصی وجود دارد، خود بایع در نزد خودش یک اعتبار شخصی دارد. اعتبار شخصی دو مرحله دارد، تمام اعتبارات، یعنی همین اعتباراتی که اینجا مورد بحث ما داریم هم اعتبار شخصی، هم اعتبار عقلایی، هم اعتبار شرعی همه‌شان دو مرحله دارند، یک مرحلۀ جعل دارند، یک مرحلۀ مجعول دارند، در مرحلۀ جعلش جعل اعتبار به نحو قضیۀ شرطیه است، و مرحلۀ مجعولش تحقق آن شرط هست، ما در مرحلۀ جعل که به نحو قضیۀ شرطی هست در موضوع جعل ما تلفظ به لفظ خوابیده، یعنی من اینجوری اعتبار می‌کنم اگر تلفظ به لفظ بعت کردم من بیع را انشاء کردم، ایجاد کردم. یعنی آن اعتباری که من دارم به این مضمون تعلق گرفته، من اعتبار می‌کنم بیع را عند التلفظ بلفظه، حالا به این تعبیر تعبیر بکنید یا بگویید اعتبار می‌کنم ملکیت را عند التلفظ بلفظ بیع، خیلی اینها تفاوت جوهری با همدیگر ندارند

**شاگرد:** عند الابراز مثلا

**استاد:** نه، حالا آن لفظ که می‌خواهم بگویم مرادم از لفظ خصوصیت لفظ نیست، عند آوردن مقرضی از مقرضات، آن حالا مرادم این نیست که نمی‌خواهم معاطات و اینها را خارج کنم. حالا آن تلفظ به لفظ او ما بحکمه من الافعال و اینهایش. نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است اعتبار سابق بر لفظ هست و همراه لفظ هم هست، آقای خویی یک تعبیری دارند در کلامشان، می‌گویند یک اعتبار شخصی وجود دارد که آن اعتبار لفظ صیغ انشائیه از آن اعتبار حکایت می‌کند و این اعتبار قبل از لفظ است، در رتبۀ متقدم بر لفظ است. این مطلب درست هم هست، و درست هم نیست، چون عرض کردم اعتبار دو مرتبه دارد، یک مرتبه به نحو قضیۀ شرطیه دارد، این اعتبار به نحو قضیۀ شرطیه متوقف بر لفظ نیست، همین زمانی که من توجه می‌کنم که می‌خواهم بیع بکنم این اعتبار را صورت می‌دهم. من در واقع اعتبار می‌کنم، من اعتبار می‌کنم ملکیت عند التلفظ را، با تلفظ آن ملکیت فعلیت پیدا می‌کند یا بفرمایید آن بیع فعلیت پیدا می‌کند. بنابراین تلفظ موجد ملکیت هست یعنی آن فعلیت ملکیت به وسیلۀ تلفظ به صیغۀ انشائیه تحقق پیدا می‌کند. و منهنا یظهر یک مطلبی، این عبارتی که از ابن هشام در شذور الذهب خواندم یک مطلبی دارد، ایشان می‌گوید که برای اینکه انشاء را تصحیح کند که انشاء آن چیزی هست که معنایش مقارن با وجود لفظ هست به قبول مثال می‌زند نه به ایجاب، و قولک لمن اوجب لک النکاح قبلت هذا النکاح. یک اشکالی اصلا در بحث انشائی بودن صیغۀ ایجاب وجود دارد و آن این است که حتی خود موجب هم ملکیت را و آن علقۀ زوجیت را ولو در اعتبار شخصی متوقف بر قبول می‌داند. عند الایجاب تحقق آن ملکیت را اعتبار نمی‌کند. پس این چه شکلی است؟ با این تحلیلی که ما می‌کنیم مطلب کاملا روشن می‌شود. من در واقع اعتبارم این شکلی است، اعتبار می‌کنم که با تلفظ این لفظ و تحقق قبول آن اثر تحقق پیدا کند، ایجادی بودن معنایش این نیست که علت تامه برای آن شیء باشد، همین مقدار که علت ناقصه برای شیء باشد کافی است، البته به شرطی که جزء علت دیگرش در ظرف خودش وجود داشته باشد، البته وجود داشته باشد هم نه من حالا چه قبول بیاید، چه قبول نیاید ایجاب انشاء است، یعنی من می‌خواهم یک پدیده‌ای را، یعنی علت انشاء بودن انشاء این هست که از یک قضیۀ شرطیه‌ای حکایت می‌کند، یک قضیۀ شرطیه را ایجاد می‌کند که این قضیۀ شرطیه، انشائی بودن به اعتبار تحقق آن قضیۀ شرطیه است، آن قضیۀ شرطیه تحقق پیدا می‌کند، البته آن تحققش سابق بر لفظ است به یک معنا. حالا این خودش یک مطلبی هست که ما ایجاد را به چه معنا مثلا معنا می‌کنیم، ایجاد را به معنای اینکه این علت تامه‌ای بر ایجاد باشد، اگر علت تامۀ بر ایجاد بگیریم لفظ ایجاب علت تامه نه بر آن قضیۀ شرطیه است، در مرحلۀ جعل هست نه در مرحلۀ مجعول، نسبت به هیچکدام از اینها علت تامه نیست. بنابراین مناسب این هست که ما بگوییم علت تامه لازم نیست باشد، ایجاد همین که علت ناقصه باشد همین مقدار کافی هست، هم اینکه صلاحیت ایجاد داشته باشد نسبت به آن قضیه همین مقدار کافی هست.

**شاگرد:** جزء اخیر علت باشد

**استاد:** نه لازم نیست جزء اخیر، جزء اوّل علت تامه هم باشد کافی است، یعنی ایجاب فرض این است که

**شاگرد:** این حرف آقای روحانی شد ولو جزء العله برای تحقق آن وجود انشائی باشد

**استاد:** بله، بحث من این هست که ما در واقع، ایشان تعبیرشان این هست که ما ایجادی بودن را این می‌گوییم، می‌گوییم آن چیزی که صلاحیت ایجاد شیء را دارد، معنای ایجادی بودن یک همچین معنایی را

**شاگرد:** ولو بداند آن طرف قبول نمی‌کند

**استاد:** ولو بداند آن طرف قبول نمی‌کند، حالا انگیزه‌ام بر این کار چی است، ممکن است انگیزه‌های خاص دیگر داشته باشد، ممکن است لغو باشد. لغو هم نباشد، اتمام حجت کند. می‌خواهد بگوید من این را گفتم تو هم قبول نکردی، و الا می‌خواهد ابراز کند که از ناحیۀ این مقتضی تام است، ولو شما، حتی صیغه‌اش را اجرا هم کردم، تو چیز نکردی.

**شاگرد:** حرف آقای خویی هم همه جا، مثلا در ابراء، ابراء لازم نیست ابراز کند یچزی را، همین که در درونش طرف را بعید بداند.

**استاد:** نه باید ابراز کند. نه حالا آن یک بحث دیگر است که

**شاگرد:** یعنی این نیست که در قضیۀ شرطیه‌اش حتما تلفظ به لفظ

**استاد:** نه، حالا آنها یک مرحلۀ دیگری هست که آیا آن اگر تلفظ به لفظ نکند انشاء تحقق پیدا نکرده،

**شاگرد:** در درون هم انشاء نفسی

**استاد:** نه انشاء اعتبار نفسانی هست، ممکن است اثر مال آن اعتبار نفسانی باشد، ممکن است اثر مال ابرازش باشد، تا ابراز نشده باشد انشاء صدق نمی‌کند، ولو اثر داشته باشد، اثر داشتن یک حرف است، صدق انشاء یک حرف دیگری است، صدق انشاء به آن، حالا ما به خصوص اینجا مفاد صیغ انشائیه را داریم تحلیل می‌کنیم.

**شاگرد:** در مراحل قبلش که می‌فرمودید ما فعلا کار به عالم نفس مُنشئ داریم در آن مرحله گاهی

**استاد:** حالا ممکن است اثر داشته باشد آن عیب ندارد، نه در واقع آقای روحانی مطلبی را می‌گویند، مطلب درستی هم هست، ایشان می‌گویند حرف آقای خویی مربوط به مرتبۀ دوم است نه مربوط به مرتبۀ اوّل، و اینکه ایشان این را در این مرتبه آوردند تناسب ندارد که در این مرتبه آورده بشود.

**شاگرد:** اگر صدق انشاء متوقف بر ایجاد همچین بیعی باشد که علاوه بر ایجاب و قبول امضاء عقلا را باید داخلش بکنیم.

**استاد:** نه، اعتبار شخصی را می‌گویم نه اعتبار عقلایی، یعنی خود من که آن را مالک می‌دانم، مالک دانستن طرف هم به نفس ایجاب کافی نمی‌دانم در مالک دانستن طرف. من اعتبار می‌کنم که اگر شما قبول کنید مالک باشد، این اعتبار من مورد امضای عقلا و شرع نباشد، آن لازم نیست. اعتبار من همان اعتبار شخصی را می‌گوییم نه اعتبار عقلایی

**شاگرد:** هر انشائی متوقف بر این است که من قبلش یک اعتبار یک قضیۀ شرطیه برای خودم درست کرده باشم، یک اعتبار شخصی به نحو شرطی درست کرده باشم؟

**استاد:** قهرا همین است، یعنی چون انشاء با لفظ من اعتبار می‌کنم، اعتبار بدون لفظ نیست، یعنی ببینید من

**شاگرد:** لفظ را که انشاء می‌کنم مفردات در ذهنم است، معنای مفردات مطابق این مفرد نه اینکه قبلش بیایم یک چیزی را برای خودم درست بکنم

**استاد:** نه، ببینید اصلا اعتبار حقیقتش چی است؟ حقیقت اعتبار یک نوع فرضی هست که فرض ذی اثر، فرضی که ولو ذی اثر بودنش در افق نفس خودم باشد آن اصلا بدون آن اعتبار معنا ندارد، آن حالا مطلبی بود قبلا هم در مورد اعتبار عرض کردم، اعتبار جوهره‌اش با فرض و تشبیه یکی است، ولی این فرض و تشبیهی که معتبِر انجام می‌دهد فرض و تشبیهی که به اعتبار اینکه خودش را سلطه قرار می‌دهد برای اینکه یک امر مؤثر را دارد کأنّ ایجاد می‌کند، بنابراین من این را می‌خواهم بگویم، این مطلب که آقای خویی می‌فرماید که ما یک صفت‌های نفسانی داریم که انشاء ابراز آن صفت‌های نفسانی است، این درست است، اعتبار یک صفت نفسانی هست، ولی همان صفت نفسانی من اعتبار کرده‌ام ملکیت عند التلفظ را، این را می‌خواهم بگویم، نمی‌خواهم بگویم که حتما هم مقارن نباید باشد، ممکن است آنها مقارن باشد این همان لحظه‌ای که دارم تلفظ می‌کنم اعتبار مقید بر تلفظ را هم اعتبار، تقدم زمانی مراد نیست، بحث سر این است که ما یک قضیۀ شرطیه‌ای را باید اعتبار کرده باشیم، اعتبار بالتلفظ را، ملکیت بالتلفظ را من اعتبار می‌کنم، بنابراین خود من هم، فرض کنید بنده خدایی که می‌خواهد خودش را اختیاردار می‌داند می‌خواهد آن زن را به زوجیت خودش در بیاورد، به مجرد اینکه بنا دارد آن زن را به زوجیت خودش در بیاورد او را زوجۀ خودش نمی‌داند، با اجرای صیغه آن را زوجۀ خودش قرار می‌دهد، اجرای صیغه جزء العلة لا اقل در اعتبار شخصی هم هست، نکته‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم این است، علتی که صیغ انشائیه را ایجادی می‌دانند چون خود این صیغه در تحقق اعتبار شخصی هم دخالت دارد. در اعتبارات غیر طلبی. اما طلب چی است؟ آیا در طلب هم این معنای ایجادی بودن را به این نحو می‌توانیم ما تصویر کنیم؟ به نظر می‌رسد که طلب هم یک نحو ایجادی بودن درش وجود دارد ولی نه به این نحو، اینکه گفتم مناسب است اینها را جدا کنیم هر دو در یک نوع ایجادی بودن شریک هستند ولی به دلیل تفاوت مدلشان بهتر است که اینها را جدا کنیم، ما طلب ببینید طلب ابراز صفت نفسانیه نیست، یک نکته‌ای اوّل من عرض بکنم، یک سری طلب یک مقدماتی دارد، من ارادۀ فعل کردم، فعل محبوب من است، شوق نسبت به فعل همۀ آنها، آنها طلب نیست، طلب تصدی به تحقق مطلوب بالتلفظ بالفظ است، تصدی به تحقق مطلوب با تلفظ به لفظ است، یعنی من وقتی طلب می‌کنم یک مرحله این است اصلا متصدی تحقق مطلوب، خوشم می‌آید ولی هیچ درخواستی هم ندارم، این طلب نیست، طلب این هست که من باید در مقام رسیدن به مطلوبم بر بیایم، لفظی را هم ادا کنم، تصدی به تحقق مطلوب با تلفظ به لفظ طلب است؟

**شاگرد:** تحقق مطلوب از غیر؟

**استاد:** نه بحث طلب است، مثلا بیا، از آن گذشتیم آمدیم انشای طلبی، آن انشاءهای از غیر دیگر، درست است از غیر است دیگر طلب. تصدی، ما طلب از مطلوب، طلبتُ زید، یک مطلوب منه داریم یک طالب داریم، یک مطلوب داریم، در واقع طالب تصدی می‌کند تحقق مطلوب را از مطلوب منه، این حقیقت طلب است، این حقیقت تا وقتی که لفظ ایجاد نشده باشد در مقام تصدی هست ولی تصدی فعلیت ندارد، فعلیت تصدی به لفظ است.

**شاگرد:** ایجادی می شود دیگر.

**استاد:** ایجادی می‌شود، همان را دارم می‌گویم، می‌گویم ایجادی هست ولی مدل ایجادی‌اش با ایجادی چیز فرق دارد

**شاگرد:** دیروز می‌فرمودید اصلا ایقاعی نیست.

**استاد:** الآن دارم همین را می‌خواهم چیز کنم. می‌گویم این ایقاعی است، این هم یک نحو ایجادی است، اینکه آقایان این را داخل در انشاء گرفتند مناسب هست، اشکالی ندارد، این هم یک نوع ایجادی، گفتم مانعی ندارد ما اینها را جدا جدا کنیم، به دلیل اینکه مدل‌هایش فرق دارد ولی همه‌شان درشان یک نوع ایجاد وجود دارد، چون تصدی، من به وسیلۀ تلفظ به این لفظ هست که متصدی شده‌ام تحقق مطلوب از مطلوب منه را، البته با یک توضیح، ولو ادعاءً، این ولو ادعاءً را می‌خواهم رویش تأکید کنم برای اینکه مطلبی که مرحوم آخوند دارند که این را وجود انشائی می‌گیرند، در مواردی که من به خاطر استهزاء تحقق مطلوب از مطلوب منه را متصدی هستم، یعنی واقعا تحققش را، ادعاء میکنم که در این مقام متصدی این مطلب هستم، ولو این تصدی ادعایی باشد، لازم نیست تصدی تحقق مطلوب از مطلوب منه حقیقی باشد، تصدی ولو ادعاءً، نه تصدی ادعایی معنای حقیقی‌اش است

**شاگرد:** انسان احساس تعول می‌کند

**استاد:** نه تعول نمی‌کند، نه حالا آنش مهم نیست، خود مرحوم آخوند هم می‌گوید ممکن هم مجاز بدانید، ولی معنا این است، حالا حقیقت است، مجاز است، ایشان خودش حقیقت می‌داند ولی منفرق الیه‌اش را غیر این می‌داند، می‌گوید من در مقام بیان این نیستم که حقیقی است یا مجازی است، می‌خواهم بگویم معنایی که استعمال می‌شود ولو بتجوز این معناست، درست هم هست این مطلب مرحوم آخوند، مگر حالا مجاز بدانید، عیب ندارد، مرحوم آخوند اصرار ندارد که این را حقیقت بداند، تصریح میکند که ممکن است مجاز بداند ولی در واقع طلب عبارت، معنای صیغ طلب یعنی همین، در جایی که واضع لفظ صیغ طلبیه را وضع کرده است که در جایی که متکلم می‌خواهد تصدی ولو ادعایی نسبت به تحقق مطلوب از مطلوب منه دارد این صیغه را به کار ببرد، وقتی که من می‌دانم که متکلم در مسیر واضع گام برداشته و به پیروی از واضع این کلام را به کار برده قهرا همین مطلب من باعث می‌شود که این لفظ من کاشف از این باشد که متکلم تصدی، این تصدی را دارد، بنابراین به نظر می‌رسد یک همچین معنایی را ما داشته باشیم، من به نظرم بیشتر از این دیگر در این بحث جلو رفتن و چیز کردن و اینها خیلی تناسب ندارد، همین بحث را دیگر تمام می‌کنیم. مرحوم آقای صدر و به تبع آقای شهیدی چون وضع را یا علقۀ وضعیه را لااقل، علقۀ تصوریه می‌دانند به یک بحث‌های دیگری رفتند، یک بحث‌های مفصل دیگری دنبال کردند و در ایجادی بودن چیز اشکال می‌کنند چی می‌کنند، بحث‌های مفصلی دارد چون ما با آن مبنا موافق نیستیم دیگر اصلا وارد آن چیزها نمی‌رویم، به نظر من اصلا خیلی‌هایش زور زدن‌های بی‌خود است، و اصلا چون یک شعری گفتند در قافیه‌اش گیر کردند، یعنی اصل اینکه علقۀ وضعیه را علقۀ تصوریه گرفتند بعد هی زور می‌زنند که این علقۀ تصوریه را یک جوری درستش کنند، یک جوری درست کنند حالا ببینید آقای شهیدی چه تعبیری سرانجام به نتیجه رسیده و هی الفاظ اضافه کرده، یک چیزهای غیر وجدانی این وسط پایش را باز کردند، اصلا این حرف‌هایی که چیز هست ما نداریم. ما که می‌فهمیم اینکه متکلمی که در مقام تصدی تحقق مطلوب از مطلوب منه هست ولو ادعاءً که مرحوم آخوند چون در موارد ادعا هم همین مطلب را دیده یک چیزی به نام وجود انشائی برای طلب درست کرده، ما می‌گوییم وجود انشائی نیست، این یک وجود حقیقی است، ادعاء نفسش یک حقیقت است، تصدی ادعائی حقیقتا وجود دارد نه انشاءً، این ادعاء وجود حقیقی برای ادعاست، وجود مجازی برای آن تصدی است، به این معنا شما می‌خواهید بگویید بله وجود حقیقی آن تصدی اینجا وجود ندارد، وجود ادعائی تصدی وجود دارد، این می‌خواهد بگوید کلام مرحوم آخوند درست است و خیلی دیگر بیشتر از این دیگر به نظرم ادامۀ بحث تناسب نداشته باشد.

**شاگرد:** شما یعنی علقۀ تصوریه می‌دانید؟

**استاد:** نه تصدیقی است. ما می‌گوییم که صیغ انشائیه وقتی به کار می‌رود ما از صیغ انشائیه می‌فهمیم که متکلم در مقام تصدی تحقق مطلوب از مطلوب منه بر آمده است، در این مقام هست این تصدی کرده است ولو ادعاءً که این یک تصدیق است، یک بحث تصدیق هست و هم تحقق مطلوب از مطلوب منه یک امر تصدیقی است، یعنی یک فعلی از افعال متکلم، حالا تصدیق را به آن معنا به کار نبرید، چون تصدیق معمولا در مورد آن چیزهایی که صدق و کذب دارند تصدیق به کار می‌رود، در افعالی که حاکیه نیستند تصدیق، یک فعلی از افعال متکلم هست و آن تصدی برای تحقق مطلوب از مطلوب منه، در جایی که تصدی تحقق مطلوب از مطلوب منه ولو ادعاءً باشد صیغۀ طلب را به کار می‌برند. اگر صیغۀ طلب را در غیر این موارد به کار ببرند مجاز است، آن دیگر قطعا مجاز است، مثلا جملۀ طلبیه را در مقام اخبار به کار ببرند، خب آن مجاز است، یا برعکس صیغۀ خبریه را در مقام طلب به کار ببرند آن مجاز است. این محصل مطلب، فقط یک نکته‌ای از رفقا این را به من، من به نظرم رسید این بحث را تمام می‌کنیم، دیگر اصلا بحث‌های دیگر مربوط به اینها را دنبال نمی‌کنیم می‌رویم در بحث استعمال و علائم استعمال، علائم استعمال یک سری بحث‌هایی نمی‌دانم تبادر و صحت سلب و آن بحث‌ها هست، من هیچ یک از این بحث‌ها را نمی‌خواهم بحث کنم، حقیقت بودن. علامت حقیقت بودن، فقط می‌خواهم بحثی که سابقا در مورد استعمال ما بحث کردیم که استعمال بلا عنایة یعنی نحوۀ کشف حقیقت از طریق استعمال، ما این بحث را سابق مفصل بحث کردیم و اگر رفقا آن بحث‌های سابق ما را به ما چیز کنند می‌خواهم چکیدۀ آن بحث را در اینجا طرح کنیم. ما در بحث اصالة الظهور، در بحث ظهور ما مفصل این بحث را طرح کردیم، می‌خواهم حالا نکات خیلی مهمی در آن بحث ما دنبال کردیم، من چکیدۀ آن بحث‌ها را می‌خواهم اینجا بحث کنم اگر نکتۀ اضافه‌ای در این بحث به ذهنم رسید این بحث را می‌خواهم دنبال کنم، حالا بحث‌های سابق ما را رفقا کی هست؟ مال ۳، ۴ سال پیش است، قبل از استصحاب است.

**شاگرد:** قبلش لاضرر بحث کردید، قبل از لا ضرر برائت و احتیاط بود

**استاد:** نه خیلی قبل است. آن چیزهایش را، حالا از دوستان سؤال می‌کنم بحث‌های آن موقع را می‌خواهم این مجموعۀ این بحث را یک بار چیز می‌کنم این که یک مقدار تعطیل کردم به خاطر این که خودم یک مقداری فرصت کنم مطالعه کنم. پنجشنبه اجازه بدهید چیز دیگری را خدمت دوستان باشیم. رفقا بحث‌های مربوط به معانی حرفیه را مطالعه کنند، سؤالاتی که در آن بحث دارند بر امتحان بیایند آن سؤالات طرح کنند، ما اصلا پنجشنبه یک نوع مروری باشد برای قبل از امتحان.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد